معیارهای مثبت و منفی در ازدواج

معیارهایی که در ذهن من هست، خیلی خارج از آنچه که در ذهن عرفِ متشرّعه ماست، نیست. من اصرار دارم بر نفی بعضی از معیارها؛ یعنی چیزی که من بیشتر روی آن تأکید می‌کنم، ارائه یک چارچوب معیاری نیست. چون می‌دانید اسلام، میدان را باز گذاشته، ضمن اینکه ارزش‌هایی را در درجه اوّل قرار داده است؛ اما مردم را در آن چارچوب، صددرصد محدود نکرده است، بنابراین من در تعیین معیارها خیلی اصراری ندارم، بلکه در نفی بعضی از معیارها اصرار دارم. یکی از معیارهایی که من به‌شدّت مایل به نفی آن هستم، مسئله ثروت است. وقتی جوانی می‌خواهد ازدواج کند - چه پسر و چه دختر - اصلاً نباید ثروت همسر و نامزد ازدواجش را مورد توجّه قرار دهد. به‌نظر من این یک جاذبه گمراه‌کننده است، نه یک جاذبه حقیقی. پس این نباید مورد نظر باشد؛ کما اینکه در مورد خود ما هم همین‌طور بوده است. در موارد معدودی که بوده - دو تن از فرزندان من ازدواج کرده‌اند - به‌کلّی این معنا مورد نظر نبوده است. جنبه دیگری که اصلاً نباید مورد نظر باشد، عبارت است از «تشخّص اجتماعی». این هم اصلاً نباید مورد نظر باشد. من شنیده‌ام - به گوشم خورده - بعضی افراد که می‌گردند تا پسری را برای دخترشان ، یا دختری را برای پسرشان انتخاب کنند - خوشبختانه در خودِ دخترها و پسرها کمتر هست؛ مربوط به پدرها و مادرهاست - می‌گردند تا عروسی، یا دامادی را انتخاب کنند که حتماً وابسته به بیت و شخصیت شهیر یا سِمت معروفی باشد. این هم به‌نظر من معیار غلطی است و نبایستی مورد نظر باشد. بعضی از جاذبه‌هایی هم که به شکل صوری جوانان را جذب می‌کند، به‌نظر من برای ازدواج نبایدبه شکل معیار به آنها نگاه کرد. مثلاً پسرها یا دخترها بگردند، هرجا چشمشان را گرفت، آن را معیاری قرار دهند! هر موردی که چشمشان را گرفت و جذب کرد، آن را کافی بدانند! این هم به‌شدّت مورد برحذر داشتن و پرهیز دادن ماست؛ که ما می‌خواهیم دخترها و پسرها در این دام‌ها گرفتار نشوند. از اینها که بگذریم، ممکن است دختری یا پسری مایل باشد که حتماً همسرش تحصیلات عالی کرده باشد؛ یکی دیگر نه، به این اهمیت نمی‌دهد. من این مثال را می‌زنم، برای اینکه معلوم شود معیارهای مثبت و قابل قبول، محدود نیست. یا فرض کنید کسی اهل منطقه‌ای از کشور است، دوست دارد که همسرش حتماً وابسته به آن منطقه باشد؛ یعنی راه باز است. بعضی‌ها حتماً دلشان می‌خواهد که همسرشان جزو کسانی باشد که در راه خدا حرکتی کرده باشد، تلاشی کرده باشد، جانباز، خانواده شهید و از این قبیل باشد.

البته من لازم می‌دانم که سلیقه و خواستِ دختر و پسر رعایت شود. من حقیقتاً این را شرط می‌دانم. اگر چه رضای دختر و رضای پسر، شرط صحّتِ عقد است؛ اما آن رضای در عالم مباحث حقوقی، غیر از آن چیزی است که من در شرط تحقّق ازدواجِ دو نفر، دنبالش هستم. من دلم می‌خواهد شرایط به‌نحوی باشد که حتماً محبّتی به‌وجود بیاید؛ یعنی اصلاً بدون محبّت انجام نشود. نه اینکه بگویم بایستی قبل از ازدواج، محبّت باشد؛ نه، این‌را نمی‌گویم. اما در مجموع، پسندی وجود داشته باشد - هم دختر، آن پسر را بپسندد و هم پسر، آن دختر را - که این پسند، زمینه ایجاد محبّت ماندگاری باشد. البته محبّت، قابل زوال است؛ اما قابل عمق دادن هم هست. این، دست خودِ آدم است. از جمله کارهایی که خداوند متعال با وجود پیچیده بودن بشر انجام داده، این است که تا حدود زیادی اختیار محبّت را به او داده است. حال بگذریم از بعضی از محبّت‌های تند که گفته می‌شود اختیاری نیست و شعرا هم درباره‌اش حرف‌های زیادی زده‌اند - آنها به اصطلاح، استثناهای وجود بشر است - اما قاعده این است که دو نفری که مایه‌ای از محبّت، بینشان باشد، راحت می‌توانند این محبّت را آبیاری و بالنده کنند و آن را زیاد نمایند.

* بیانات در دیدار جمعی از بانوان اندیشمند، ۱۳۷۷/۰۷/۱۸.
* پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

در محضر امام خمینی(ره)

با او طبق مقررات رفتار کنید

وقتی نامه از نیروی زمینی آمد که شما در غرب مسئولیتی ندارید، من در پاسخ گفتم مرا شورای عالی دفاع فرستاده و به دستور آنها به تهران برمی‌گردم نه دستور بنی‌صدر و تا دستور نداده‌اند همین جا هستم و متوجه نبودم که در این پاسخ از نظر نظامی نوعی تمرد نهفته است. بنی‌صدر هم این جواب مرا خدمت امام برده بود و امام که مرا نمی‌شناختند به بنی‌صدر گفته بودند: «طبق مقررات با او رفتار کنید» و لذا وقتی ائمه محترم جمعه از جمله شهدای محراب ،خدمت امام رفته بودند و به ایشان عرض کرده بودند که فلانی فرد زحمتکشی است و بنی‌صدر او را از کار برکنار کرده و درجه‌اش را هم از او گرفته است با اینکه این افراد نزد امام چهره‌های شناخته شده و والایی بودند، امام با قاطعیت به آنها فرمودند: فلانی تمرد کرده است. البته این به معنای آن نبود که امام حرفهای آنان را نپذیرفته‌اند، اما امام به تقید و اطاعت از قانون معتقد بودند.

* برداشت‌هایی از سیره امام خمینی (س)، ج ۴، ص ۳۰۳ .

حکایت اهل راز

رفیقی که می‌خواستی من هستم

مرحوم حاج هادی ابهری(ره) که از اولیای طراز اول خدا بود، می‌گوید: به کربلا رفتم و تنها تقاضایی که از حضرت سیدالشهدا(ع) کردم، این بود که یک رفیق خوب که تو می‌پسندی در راه من قرار بده. وقتی که می‌خواستم از حرم خارج شوم، آیت‌الله میلانی(ره) را دیدم که به من فرمودند: ابهری! رفیقی که می‌خواستی من هستم !

آری ! رفیق همراز و همراه خوب، انسان را به کمال می‌رساند.

* حسین انصاریان - کتاب ارزش‌ها و لغزش‌های نفس - صص ۶۰ و ۶۱.

مویه‌های جانسوز علی(ع) در فراق فاطمه(س)

بخشعلی قنبری

نوشتار پیش‌رو بازگو کننده حجم غم و غصه‌ای که علی(ع) در فراق همسر یگانه‌اش، فاطمه‌زهرا(س) متحمل شد. ایشان این بار عظیم غم و اندوه را با بیان سخنانی جانسوز به نمایش گذاشته است که در ادامه از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد.
مطلب حاضر توسط دفتر بررسی‌های اسلامی سازمان تبلیغات اسلامی تهیه شده است.

امیر مومنان(ع) چند گفتار به هنگام وفات و دفن فاطمه علیهاالسلام ایراد کرده است که نشان از ژرفای این غم جانکاه در هستی آن حضرت دارد؛ «روایت شده که علی(ع) هنگام غسل فاطمه(س) می‌گفت: خدایا فاطمه، کنیز تو و دختر رسول و برگزیده تو است. خدایا حجتش را به او تلقین کن، برهانش را بزرگ دار، درجه‌اش را عالی کن، او را با پدرش محمد(ص) همنشین گردان.» [1]

سخنرانی دیگری که علی(ع) هنگام دفن زهرای اطهر(س) ایراد کرد، خطبه ۲۰۲ نهج‌البلاغه است که به توضیح آن می‌پردازیم.

خطبه وداع

فاطمه(س) که اکنون همچون پرنده‌ای مجروح در میان دو فاجعه سنگین یعنی رحلت پیامبر و شکست علی(ع) فشرده می‌شود: سر در گریبان غم‌های سیاه خویش فرو برده است و به گذشته می‌اندیشد؛ به پدر که آن همه نگران فردا بود و به آینده که سرنوشت عدالت و رهبری چه خواهد شد؟

علاوه بر این به حضور و وجود مادر می‌اندیشد و خاطرات تلخ و شیرین گذشته بر سرش هجوم می‌آورند و روح او را همچون مرغکی که از قفس پر گشوده باشد، بال در بال پدر، در افق‌های گذشته پرواز می‌دهند و خشونت فاجعه‌ای را که اکنون بر او و سرنوشت خاندان او فرو آمده است اندکی و برای لحظاتی، تسکین می‌دهند. اما نهایتا همه این غم‌ها و اندوه‌ها بسان لشکری خردکننده به فاطمه تنها هجوم آورده و در نهایت او را از پای درآوردند. مصیبت‌بارتر از همه، اینکه او تنها و آخرین پناهگاه علی(ع) بود. پس علی(ع) او را با دست‌های خود در قبر گذارد و خطبه‌ای دل‌شکن حاکی از تاثیر فاجعه بر روح و جسم ایراد کرد.

به هر حال فاطمه(س) تن به شهادت داد و اگر بگوییم تحولات اجتماعی جهان اسلام آن روزگار عامل شهادت نابهنگام او بود سخن گزافی نگفته‌ایم. او احساس کرد که بیش از آنچه در تصور آید تنها است. احساس کرد که چهره‌های آشنایی که سال‌ها در پیرامون پدرش بودند و همه جا با او همگام و همراه بودند، سخت با وی و اندیشه‌هایش بیگانه شده‌اند. اصحاب وی اکنون در هوای دیگری دم می‌زنند. مدینه دیگر «شهر پیامبر» نیست. سیاست(مکاری و دنیاخواهی) بر شهر ایمان سایه افکنده و آن را از حاکمیت دینی و اخلاص و عمل و ایمان خالص، بی‌بهره کرده است.

بی‌شک شهادت فاطمه(س) بیش از همه بر علی(ع) که تنها یادگار پیامبر(ص) را به یادگار داشت، اثر گذاشت. آثار جانکاه این فراق را در خطبه ۲۰۲ نهج‌البلاغه به خوبی می‌توان یافت که آن حضرت چنین ناله سر می‌دهد:

«ای رسول خدا! سلام من و دخترت- که اینک در جوار تو فرود آمده، شتابان به تو پیوسته است- بر تو باد، ای رسول خدا! از فراق برگزیده تو شکیبایی من کاستی گرفته. در غم فقدانش تاب و توانم نمانده است. اما آنچه از اندوه این فاجعه می‌کاهد، فراق عظیم حضرتت و مصیبت سنگین و کمرشکن تو بسی توانفرساتر است.

آری! این من بودم که سر نازنینت را بر لحد گور نهادم و میان گردن و سینه‌ام جانت را- که از کالبد بیرون می‌شد- احساس کردم؛ «همه از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم». اینک آن امانت مقدس بازگردانده می‌شود و آن گروگان عزیز بازپس گرفته می‌شود. از این پس اندوهم همیشگی و شبم بی‌تابی و بیداری است تا به هنگامی که خداوند مرا نیز سرایی برگزیند که تو را در آن، جایگاه باشد. زود باشد که دخترت تو را در جریان اخبار همداستانی امتت در جهت از پای درآوردن وی قرار دهد. با این همه تو نیز با اصرار از او بپرس و چگونگی رفتارشان را با ما از او بجوی که آن همه در زمانی بود که چندان از شهادتت نگذشته بود و یادت از خاطره‌ها نرفته بود. اینک من با شما دو عزیز وداع می‌کنم. بی‌آنکه از بودن با شما احساس خستگی و دلتنگی کنم. که اگر به خانه بازگردم نه از خستگی است و اگر بمانم نه از سر بدبینی به آن وعده‌هاست، که خداوند صابران را بدان نوید داده است.» [2]

سلام بر پیامبر(ص) و فاطمه(س)

امیرالمومنان(ع) که اینک دو رکن اساسی زندگی خود را از دست داده، در کنار مرقد مطهر و جایگاه همیشگی این دو رکن ایستاده است و درد درون را با آنان در میان می‌گذارد. شاید که با تکرار آن، تسکین قلبی بیابد و امیدش را بر الحاق به آنان بیشتر سازد. ناگفته معلوم است که تمامی ادیان الهی و حتی غیرالهی و برخی از مکاتب بشری بر این مسئله اذعان دارند که روح آدمی با مرگ بدن او از بین نمی‌رود، بلکه روح همچنان به حیات خود در عالمی دیگر ادامه می‌دهد. در واقع مرگ خاتمه فعالیت اجزای فیزیکی بدن آدمی است که به دلایل گوناگون عاجز از ادامه حیات است. این ناتوانی یک بار به صورت جمعی است که این وضعیت به هنگام پیری بر انسان‌ها عارض می‌شود و بار دیگر هم با از کار افتادن یکی از اجزای اصلی بدن که نقش حیاتی دارد اتفاق می‌افتد. ولی روح که جزء ندارد تا با فساد آن کل، روح هم فاسد گردد و هستی فارغ شود. خطاب‌هایی که در قرآن و روایات اسلامی نسبت به مردگان آمده همگی گواه بر این مدعا هستند.

آنچه که باعث حزن و اندوه علی(ع) شده بود تنها آن نبود که فاطمه از او جدا شد، بلکه فاطمه(س) با تنی رنجور و دلی خون‌آلود از این دنیا رخت بربست و نزد کروبیان نشست. آنچه علی(ع) را معذرت‌خواه رسول خدا کرد، اصل ودیعه بود که چقدر از نابکاران جفا دید و به گواهی مورخان پهلویش شکست، خانه‌اش سوخت و محسنش شهید شد!

شکوه علی(ع) از جدایی فاطمه بر سر قبر پیامبر(ص)

تا زمانی که فاطمه زنده بود امیرالمومنین(ع) از پشتوانه عظیمی برخوردار بود و فاطمه حجت و دلیل محکمی بر حقانیت آن امام همام در تمام عرصه‌ها و صحنه‌ها اجتماعی بود. اما چون فاطمه از دنیا رفت از این موهبت الهی و میراث گرانقدر پیامبر(ص) محروم ماند. به ویژه فجایعی که پس از رحلت پیامبر(ص) رخ داد، علی(ع) را سخت در مخمصه قرار داده بود و به پشتیبانی چون فاطمه(س) به سختی نیازمند بود.

«سلام بر تو از طرف من و از طرف دخترت که اینک در کنار تو آرمیده است.» از این عبارت می‌توان فهمید که حضرت زهرا(س) در کنار قبر رسول‌الله دفن شده است هرچند که خود امیرالمؤمنین برای اینکه دیگران قبر آن بزرگوار را نبش نکنند در اختفای آن سعی بلیغ کرد(۳) اما با توجه به ظاهر این عبارت قبر مبارک فاطمه در زمان این گفتار در جوار قبر پیامبر(ص) بوده است. مگر اینکه این خطبه به لحاظ سند مورد خدشه قرار گیرد. البته در منابع متقدم هم این خطبه ذکر شده و هیچ‌گونه نقدی هم بر انتساب آن به علی(ع) نوشته نشده است و یا اینکه در فهم کلمه «جوارک» را به معنای نزدیکی جسمی ندانیم بلکه آن را به تقارب روحانی تعبیر کنیم. در نظری دیگر هم می‌توان گفت امیرالمؤمنین فاطمه(س) را در نقطه‌ای نزدیک به قبر پیامبر(ص) (نه همسایه قبر پیامبر) دفن می‌کند ولی شکایت خود را بر مرقد پیامبر با او در میان می‌گذارد عبارت «عنی و عن ابنتک» موید این نظر است.

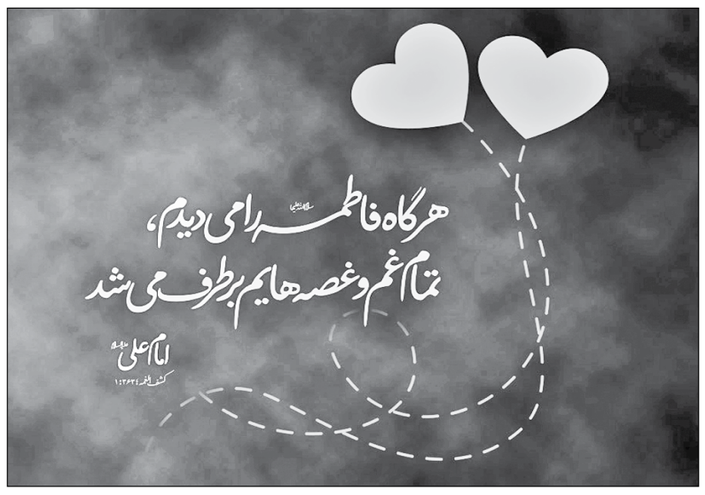

به هر حال درباره مکان دفن زهرای مرضیه اختلافات زیادی وجود دارد که تحقیق درباره آن در حوصله این مقاله نیست.

الحاق سریع فاطمه(س) به پیامبر(ص)

مطابق روایات حضرت فاطمه زهرا(س) اولین کسی از اهل بیت بود که پس از رحلت پیامبر اسلام(ص) وفات کرد و به او پیوست. این واقعه در حقیقت تحقق عینی سخن پیامبر(ص) در آخرین لحظات زندگی‌اش بود که خطاب به فاطمه(س) فرمود: تو اولین کس از اهل بیت هستی که به من خواهی پیوست و با این سخن گریه فاطمه را به خنده مبدل کرد.(۴) امیرالمؤمنین با عبارت «السریعة اللحاق بک» به آن اشاره کرده است. این سخن گویای مدت کوتاه عمر فاطمه زهرا پس از رحلت پیامبر است که حداکثر ۹۵ روز به طول انجامید.

علاقه شدید علی(ع) به فاطمه(س)

در روایات فراوان از علاقه بیش از حد علی(ع) به فاطمه زهرا(س) سخن گفته شده است. امیرالمؤمنین در بخشی از «خطبه وداع» از این علقه و علاقه پرده برداشته است. فاطمه(س) و علی(ع) کسانی بودند که پیامبر(ص) پیوند آنها را محکم کرده بود. این دو دانش‌آموخته و مرید پیامبر و تحت تعالیم او از چنان کمال روحی برخوردار شده بودند، که ارتباط آنها از سطح رابطه مرسوم و معروف فراتر رفته بود. از جهت اجتماعی نیز آن دو، بزرگ شده غم و رنج بودند و در ایام سختی هم پشت یکدیگر. علاوه بر اینها ارادتی که علی(ع) نسبت به پیامبر(ص) داشت باعث اهتمام بیشتر آن حضرت در مراقبت از تنها بازمانده آن رسول اعظم شده بود. علی(ع) وقتی فاطمه(س) را می‌دید نه تنها برایش خاطره ایام حضور در محضر پیامبر(ص) زنده می‌شد، بلکه گویی که پیامبر(ص) را می‌دید. زیرا در روایات وارد شده که زهرا(س) شبیه‌ترین مردم به پیامبر(ص) بود.

با این مقدمه شکوه و زاری علی(ع) در رحلت فاطمه(س) قابل توجیه است کاسه صبر آن بزرگوار در این غم جانسوز لبریز شده. «قل یا رسول‌الله عن صفیتک صبری و رق عنها تجلدی.» (از فراق برگزیده تو یا رسول‌الله، شکیبایی من کاستی گرفته و در غم فراقش تاب و توانم نمانده) واژه «صفیه» از آن جهت ذکر شده که بنا به روایات مختلف از پیامبر(ص) حضرت زهرا برگزیده و سرور زنان عالم است.

نسبی بودن مصایب و عوامل صبرآور

امیرالمومنین خود را در برابر مصیبت عظیمی چون فقدان فاطمه(س) ناتوان می‌یابد (با عنایت به ظاهر عبارات این خطبه.) ولی چون به گذشته خود برمی‌گردد و نمونه‌هایی از موارد صبر را می‌بیند، در این مصیبت هم شکیبایی می‌ورزد و این را هم از موارد صبری می‌داند که می‌تواند از عهده آن برآید.

در اینجا است که هم مصیبت نسبی می‌شود و هم صبر. زیرا صبر تابع نوع مصیبت است. هرچند شهادت فاطمه(س) بر علی(ع) گران است. ولی در مقایسه با رحلت پیامبر(ص) کوچک است. لذا امیرالمومنین چون توانایی تحمل فراق پیامبر(ص) را داشته پس می‌تواند در مصیبت فاطمه(س) نیز شکیبایی ورزد.

بنابراین در این خطبه دو عامل باعث شکیبایی علی(ع) شمرده شدند که عبارتند از: ۱. مقایسه مصیبت رحلت فاطمه(س) با رحلت جانگداز پیامبر(ص) ۲. علم علی(ع) به اینکه بازگشت همه به سوی خداست. به تعبیر دیگر دلیل اول تمسک به نمونه عینی در نسبت مصیبت و مصیبت‌زده و دلیل دوم عرفانی است. در اولی چون به آدمیان و به‌ویژه معصومان از دید اجتماعی و عرفی نظر می‌شود لذا آنان هم مانند دیگر انسان‌ها در معرض اندوه‌ها و غم‌های مرسوم قرار می‌گیرند و به تبع آن واکنش‌های مناسب را از خود نشان می‌دهد. اما در دلیل نوع دوم، امام چون از وضع امور و گردش دوران آگاه است، لذا وقوع حوادث و هجوم مصائب بر آدمی را در حکم امتحان الهی می‌داند. به علاوه شهادت در این دیدگاه پل اتصال به حضرت حق و وسیله دستیابی مرید و عاشق به مراد و محبوب است. پس روز شهادت روز جشن است و شادی. نه روز عزا و جانکاهی و تنها جایگاهی که در این دیدگاه برای عزا و غم می‌توان فرض کرد این است که مرید و محب و عاشقی از مراد و محبوب و معشوق دور افتاده و از دیدار یار محروم مانده، از فراق او نالان است. اضافه بر این، همه از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. فاطمه(س) هم از این قاعده مستثنی نیست. پس او از خدا بود و به سوی او هم بازگشت. با این فرض دیگر جایی برای اندوه نمی‌ماند. زیرا در نگرش عرفانی (که علی(ع) و فاطمه(س) از اقطاب اصلی عارفانند) آدمیان پاره‌های جدا شده از خدا هستند که در کویر هستی گرفتار آمده‌اند و باید تلاش کنند تا خود را به اصل خود بازگردانند.

هرکس کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش[5]

بنابراین در دلیل دوم انگیزه‌ای برای اندوهگین ماندن علی(ع) به‌خاطر شهادت حضرت فاطمه(س) و رسول اکرم(ص) باقی نمی‌ماند. زیرا آنها به خواسته خود رسیده‌اند. در واقع غم در این نگرش ناپسندیده است و هیچ وقت سراغ عارفان نمی‌آید:

خون غم بر ما حلال و خون ما بر غم حرام
هر غمی کو گرد ما گردد شده در خون خویش
باده غمگینان خورند و ما ز می دلخوش‌تریم
ذوق مسکینان غم زد ساقیا افیون خویش[6]

پس اگر علی(ع) در فراق فاطمه(س) اندوهگین است نه به‌خاطر آن است که دستش از دنیا کوتاه شده. بلکه از آن‌روست که امیرمومنان از همنشینی با عارف صاحبدلی چون فاطمه(س) محروم مانده است. زیرا فاطمه(س) غیر نبود که علی(ع) خود را از او دور سازد. بلکه او یگانه‌ای بود که به تکامل روحی علی(ع) مدد می‌رساند.

خلوت از اغیار باید نی ز یار
پوستین بهر دی آمد نی بهار [7]

فاطمه(س)، ودیعه رسول‌الله(ص)

هم در سخنان رسول‌الله و هم در بیانات امیرالمومنین بر ودیعه بودن فاطمه(س) تاکید شده است. پیامبر(ص) زمانی که عقد ازدواج علی(ع) و فاطمه(س) را خواند به امام علی(ع) توصیه فرمود که از امانتی که به او سپرده است به خوبی مواظبت کند. در این خطبه هم علی(ع) از فاطمه(س) به‌عنوان ودیعه و امانت نام می‌برد و می‌فرماید: «فلقد استرجعت الودیعه و اخذت الرهینة»؛ امانت بازگشت و گروگان گرفته شد.

باید به این نکته دوباره تاکید کرد که ودیعه بودن فاطمه(س) به خاطر آن بود که فاطمه(س)به فرموده رسول‌الله پاره تن او بود که به عنوان امانت او را به علی(ع) سپرد. حیات علی(ع) گواهی راستین بر آن بود که با کمال دقت و بلندی همت در حفظ و صیانت از این امانت کوشیده است.

اما آنچه که باعث حزن و اندوه علی(ع) شده بود تنها آن نبود که فاطمه از او جدا شد. بلکه فاطمه(س) با تنی رنجور و دلی خون‌آلود از این دنیا رخت بربست و نزد کروبیان نشست. آنچه علی(ع) را معذرت‌خواه رسول خدا کرد اصل ودیعه بود که چقدر از نابکاران جفا دید و به گواهی مورخان پهلویش شکست، خانه‌اش سوخت و محسنش شهید شد!

درباره عبارت «و اخذت‌الرهینه» وجوه مختلفی را می‌توان فرض کرد؛ فاطمه(س) گروگانی بود که علی(ع) او را به جای رسول‌الله(ص) دریافته بود، فاطمه گرویی بود که دیدارهای علی با رسول خدا را زنده می‌کرد و فاطمه چون شبیه‌ترین فرد به پیامبر بود لذا حضرت علی او را به عوض پیغامبر اخذ کرده بود که در نهایت با وفات حضرت زهرا این گروگان به صاحب اصلی برگردانده شد. اما علی(ع) در واقع جایگزینی برای او نیافت.

فاطمه(س)، گزارشگر واقعه

می‌توان گفت که فاطمه‌زهرا(س) اولین گزارشگر اوضاع پس از رحلت پیامبر به او بوده است. زیرا اولین کسی بود که از اهل‌بیت به آن حضرت در عالم آخرت پیوست. امیرمومنان در این خطبه به طور ضمنی به این نکته اشاره کرده می‌فرماید: «فاحفها السوال و استخبرها الحال»؛ از او سوال کن و از اوضاع خبر بگیر.» فاطمه اوضاع را به نیکی در خاطر داشت و شاهد بود که چگونه وصایای پدر بزرگوارش نادیده گرفته شد و نزدیکترین صحابی آن حضرت به دلایل سست و واهی از حق ولایت و خلافت محروم ماند.

در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید در ذیل «فاحفهاالسوال» آمده است: «یعنی وضع را از فاطمه جستجو کن. یعنی از او دوباره وقوع استبداد بعد از رحلت بپرس که بدون مشورت ما به استبداد رای پرداختند و آنچه خود مصلحت دیدند انتخاب کردند. بدون اینکه از ما برای مشورت دعوت کنند. البته این سخن دلالت بر وجود نص در این زمینه نمی‌کند. زیرا ممکن است این شکوه و شکایت و درد و اظهار آن تنها به خاطر عدم مشورت با علی باشد. چرا که این‌گونه برخوردها دلها را می‌رماند و باعث تفرقه می‌شود... و چون مدتی (از خلافت ابوبکر) گذشت و استبداد رای منتفی شد علی را حاضر کردند و علی نیز با آنها بیعت کرد.»[8]

تازمانی که فاطمه زنده بود امیرالمومنین(ع) از پشتوانه عظیمی برخوردار بود و فاطمه حجت و دلیل محکمی بر حقانیت آن امام همام در تمام عرصه‌ها و صحنه‌ها اجتماعی بود. اما چون فاطمه از دنیا رفت از این موهبت الهی و میراث گرانقدر پیامبر(ص) محروم ماند. به‌ویژه فجایعی که پس از رحلت پیامبر(ص) رخ داد، علی(ع) را سخت در مخمصه قرار داده بود و به پشتیبانی چون فاطمه(س) به سختی نیازمند بود.

خطبه ۲۰۲ گویای رنج و زجری است که پس از رحلت رسول‌الله بر اهل‌البیت او رفت و این داغ تا ابد بر پیشانی امت باقی ماند که حق اهل‌بیت رسول خدا را رعایت نکردند ودر حفظ آن نکوشیدند.

ابن ابی‌الحدید با زرنگی خاصی خود را از سوالاتی که پیرامون این سخن علی(ع) به ذهن می‌رسد رهانیده است و پیش از هر کس حقیقت را از خود پنهان داشته و جرات اعتراف به آن را به خود نداده است. آیا عبارت «و ستنبئک بتضافر امتک علی هضمها» به زودی دخترت تو را خبر خواهد داد که چگونه امتت فراهم گردیدند تا او را خرد کنند» گویای ظلمی بیش از «عدم مشورت با علی» نبوده که شارح نهج‌البلاغه آن را مطرح کند؟! بی‌شک عدم مشورت را نمی‌توان مصداق خرد کردن شخصیت فاطمه و علی(ع) دانست بلکه معلوم می‌شود که ظلم‌های زیاد و جفاهای عدیده‌ای بر آن بزرگواران رفته که این چنین به شکوه و شکایت پرداخته است.

این در حالی است که ابن ابی‌الحدید حتی مسئولیت عدم مشورت با علی و فاطمه(ع) را به عهده ابوبکر و طرفدارانش نمی‌گذارد بلکه تقصیر این امر را از آن کسانی می‌داند که باب استبداد و غلبه را باز کردند؛ یعنی انصار! [9]

به هر حال خطبه ۲۰۲ گویای رنج و زجری است که پس از رحلت رسول‌الله بر اهل‌البیت او رفت و این داغ تا ابد بر پیشانی امت باقی ماند که حق اهل‌بیت رسول خدا را رعایت نکردند ودر حفظ آن نکوشیدند.

معادله وداع و شکیبایی

در پایان این خطبه علی(ع) یک معادله را ذکر کرده‌اند. به این معنا که از یک سو آن حضرت می‌خواهد از آن دو بزرگوار وداع کند و از سوی دیگر دلش می‌خواهد برای همیشه در نزد آن دو بماند. لذا می‌فرماید: «بر شما سلام کسی باد که شما را وداع می‌کند نه درود و سلام از روی خشم و یا رنج و دلتنگی. پس اگر بروم نه از روی ملالت و بی‌علاقگی است و اگر بمانم نه از روی سوءظن به وعده خدا به شکیبایان است.» آن حضرت این سخن را از آن جهت می‌فرماید که اگر آن بزرگواران را ترک گوید این گمان بر اذهان غلبه می‌کند که از ماندن و گریه و زاری خسته شده است و اگر برای همیشه بماند باز این توهم در اذهان پدیدار می‌شود که علی(ع) نسبت به وعده خداوند به شکیبایان یقین ندارد، چرا که در صورت ماندن و استمرار گریه و زاری، عدم یقین به وعده الهی را در ذهن زنده می‌کند. لذا امیرالمومنین با گفتن این عبارت بیان می‌کند که از یک‌طرف بازگشتن او به خانه نشانه ملامت و بی‌علاقگی آن حضرت نیست و ماندن او هم به معنای سوءظن به وعده الهی نیست. پس هم به یاد آنها می‌ماند و هم بر وعده الهی یقین دارد و به آن امیدوار است. بنابراین علی(ع) با شکیبایی بر فقدان آن بزرگواران اندوهگین است.

به هر حال علی(ع) یار دیرین خود را ترک می‌گوید. اما نشان غم بر چهره او برای همیشه هویدا می‌ماند. برای درک بزرگی این غم اشعار آن حضرت شاهد گویایی است:

فراقک اعظم الاشیاء عندی
و فقدک فاطمه ادهی الثکول
دوری و جدایی تو نزد من بزرگ‌ترین واقعه است، تو ای فاطمه! فراق تو سخت‌ترین نوع از دست دادن است.
سابکی حسرة و انوح شجوا
علی خل مضی اسنی سبیل
باحسرت گریه می‌کنم و با حزن نوحه‌سرایی می‌کنم بر دوست نزدیکی که بهترین راه گام نهاد.
الایا عین جودی و اسعدینی
فخرنی دائم ابکی خلیل
ای دیدگان بخشش کنید و مرا یاری نمایید که اندوه و گریه‌ام بر دوست دائمی است.
حبیب لیس یعدله حبیب
و مالسواه فی قلبی نصیب
دوستی که هیچ دوستی جای او را نمی‌گیرد و در قلبم برای غیر او نصیبی نیست.
حبیب غاب عن عینی
و عن قلبی حبیبی لایغیب
دوستی از جلو چشمهایم پنهان شد ولی از قلبم هرگز غایب نمی‌شود.

وقتی علی(ع) بر سر قبر فاطمه(س) حاضر شد و رنج فراقش را با او در میان گذاشت، جوابی از آن حضرت نشنید و در نهایت، اندوه خود را در قالب واژه‌ها ریخت و این چنین سرود:

مالی وقفت علی‌القبور مسلما
قبر الحبیب فلم یرد جوابی
مرا چه سود که بر کنار قبرها بایستم و به قبر دوستم سلام دهم ولی او مرا پاسخ ندهد.
حبیب مالک لا ترد جوابنا
انسیت بعدی خله الاحباب(۱۰)
محبوب من! چرا جواب ما را نمی‌دهی، آیا چون از پیش ما رفتی، دوستان را فراموش کرده‌ای؟

پی نوشت:

۱-ترجمه بیت الاحزان، ص ۲۵۲ ۲- نهج‌البلاغه، ترجمه عبدالمجید معادی‌خواه، ص ۲۳۳. ۳- به خاطر دور داشتن آن از دسترس معاندین اقدام به پنهان نمودن آن کرد. (شهیدی، سیدجعفر، زندگانی فاطمه زهرا(ع) ص ۱۵۹. ۴-ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۶۶. ۵- مثنوی، دفتر اول، بیت ۴. ۶- مولوی، کلیات شمس (دیوان کبیر)، تصحیح مرحوم فروزانفر ابیات ۱۳۲۱۷ و ۱۳۲۱۶. ۷- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵. ۸- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۷۰ ۹- همان، ج ۱۰، ص ۲۷۱ ۱۰- فاطمه الزهراء(ع) من المهد الی اللحد، ص ۶۴۴

چراغ راه

زن و شوهر این گونه باشند

قال النبی(ص): «فسأل علیا: کیف وجدت اهلک؟ قال: نعم العون علی طاعةً الله، وسأل فاطمه: فقالت: خیربعل»

پیامبر گرامی اسلام(ص) یک روز از علی(ع) پرسید: همسرت را چگونه یافتی؟ امام علی(ع) پاسخ داد: چه خوب یار و یاوری است در اطاعت کردن از خدا. سپس از دخترش پرسید: شوهرت را چگونه یافتی؟ حضرت فاطمه(س) فرمود: بهترین شوهر است.[1]

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷

حکایت خوبان

تقدم دعا برای دیگران

روزی امام حسن(ع) وارد اتاق مادرش حضرت زهرا(س) شد و دید که مادرش در حال رکوع نماز است و برای مردها و زن‌های مومن با ذکر نامشان دعا می‌کند گوش کرد، و دید مادرش فقط برای دیگران دعا می‌کند و برای خودش هیچ دعای نمی‌کند، جلو آمد و اظهار داشت: ای مادر! چرا مقداری هم برای خودت دعا نمی‌کنی، همان‌طوری که برای دیگران دعا می‌کنی؟ حضرت زهرا(س) پاسخ داد: ای فرزندم! اول ما باید به فکر نجات همسایه باشیم و سپس برای خود تلاش و دعا کنیم.[1]

همچنین در حدیثی وارد شده که دعای مومن در حق دیگران مستجاب می‌شود و موقعی که انسان در حق دیگران و برای دیگران دعا می‌کند ملائکه الهی برای او دعا خواهند کرد، که حتما دعاهای آنها مستجاب خواهد شد.

۱- بحارالانوار، ج۴۳، ص۸۱

پرسش و پاسخ

دلایل مخفی بودن قبر فاطمه(س)(۱)

پرسش:

چرا با وجود دشمنی نسبت به امام علی(ع) و حضرت زهرا(س) مرقد حضرت علی(ع) بعد از مدتی شناخته شد، ولی مرقد مطهر حضرت فاطمه(س) ناشناخته باقی مانده است و اهل‌بیت(ع) قبر آن صدیقه طاهره را همانند علی(ع) آشکار نکرده‌اند؟

پاسخ

باید توجه داشت که علت مخفی بودن قبر حضرت علی(ع) و حضرت زهرا(س) یکسان نبوده است. علت مخفی بودن قبر حضرت علی(ع) آن بوده که افراد نابخرد و جاهل و هتاکی که دشمنی آن حضرت را در دل داشته‌اند، ممکن بوده به قبر مبارک ایشان بی‌احترامی کنند، ولی بعدها در اثر گذشت زمان و از میان رفتن این افراد و نیز قدرت یافتن مکتب اهل‌بیت(ع)، احتمال هتک حرمت به قبر ایشان کم شده بود. از طرف دیگر با توجه به مخفی بودن قبر ایشان در میان نیزار و بیابان، مردم قهراً در اثر عدم شناخت محل قبر، حتی به صورت تقریبی، از برکات فراوان و فیوضات وجودی آن بی‌بهره می‌ماندند، به همین جهت ائمه(ع) ابتدا محل دقیق قبر مطهر ایشان را به شیعیان خالص معرفی نمودند و کم‌کم در اثر قدرت‌یابی و تشک